

درآمدی بر نقش علمای ضد وهابی، در دولت دوم سعودی^۱

دیوید کامینز

محمد حسین رفیعی

اشاره مترجم:

دیوید کامینز یکی از پژوهشگران تاریخ اسلام و وهابیت در ممالک عثمانی، شمال آفریقا و شبه جزیره عربستان است. او تحصیلات خود را در دانشگاه های برکلی و کالیفرنیا و گذرانده و درجه دکتری را از دانشگاه میشیگان اخذ کرده است. آثار او عموماً به تاریخ سیاسی شام تحت تملک عثمانی و تعاملات سیاسی گروههای شکل دهنده جریان های تجزیه طلب منحصر بوده است. در میان آثار او باید به عناوینی چون «نوگرایی در اسلام: تحولات سیاسی و اجتماعی در سنوات پایانی تسلط عثمانی بر سوریه»^۲ اشاره کرد که به لحاظ پژوهش های تاریخ سیاسی در میان متون دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار است. این کتاب او بعدها به دو زبان عربی^۳ و ترکی^۴ ترجمه شد. اثر دیگر او «دائرة المعارف تاریخی سوریه»^۵ نیز در راستای پژوهش اول، ولی با اهمیت کمتری قرار دارد. اما آخرین اثر او که به قصد ارائه توضیحات مختصری در باب

1. David Commins, Why Unayza?: Ulama Dissidents and Nonconformists in the Second Saudi State, 1824-1865. Paper presented at the annual meeting of the American Council for the Study of Islamic Societies, April 2000

2. Commins, David, *Islamic Reform: Politics and Social Change in Late Ottoman Syria. Studies on Middle eastern History, USA, Oxford University Press, 1990*

۳. الاصلاح الاسلامی: السیاسه و التغبیر الاجتماع فی سوریه اواخر العهد العثماني، دیوید کامینز، مجید الراضی، سوریه، ۱۹۹۹

4. *Osmanli Suriyesi'nde Islahat Hareketleri*, Yonelis Yayinlari, translator, Istanbul.

5. Idem, *Historical Dictionary Of Syria*, The Scarecrow Press, Inc, 1996

آن، این سخن را به میان آوردیم کتاب «مأموریت وهابی و عربستان سعودی»^۱ است. این کتاب محصول حضور سه ساله کامینز در دانشگاه ها و کتابخانه های عربستان سعودی است در یک مرور کلی بر این کتاب می توان آنرا از در گروه منابع حامی وهابیت قرار داد. این طیف فکری و ذائقه تاریخی را براحتی می توان در آثار تولید شده پس از واقعه یازده سپتامبر مشاهده کرد. چنانکه در اثر محقق آمریکایی ناتانا دلونگ باس^۲ نیز همین گرایش را مشاهده می کنیم. کامینز در این کتاب تلاش بسیاری در زدودن تصورات ستیزنده و سرشار از دشمنی مردم مغرب زمین نسبت به عربستان و نه کل جهان اسلام کرده است. نگرش مثبت او به مساله وهابیت در همان ابتدای کتاب پیداست. او با نقل حدیثی از رسول اکرم (ص) که می فرماید: «اسلام در آغاز برای مردم ناآشنا بود و روزی خواهد آمد که اسلام اصیل مجدداً غریبه به نظر خواهد رسید»، به شکل غیر مستقیم این عبدالوهاب و دعوت او را مصداق این حدیث در ارائه اسلام اصیل دانسته است.^۳

نگارنده در این کتاب سیصد صفحه ای کوشیده تا به کل تاریخ حرکت وهابی از ۱۷۴۴ تا ۲۰۰۴ بپردازد. بهر حال کامینز و کتابش محصول موج رو به فزونی پژوهش و تحقیقات در باب تاریخ و منشأ جنبش وهابی و عربستان سعودی به عنوان یکی از اصلی ترین مراکز تولید اندیشه های بنیادگرایانه اسلام سنی است. اما سطور فوق به هیچ وجه نافی ارزش های تحقیقاتی او در حوزه مطالعات عثمانی و سوریه در آن دوره نیست

مورخان و پژوهشگران دولت دوم سعودی، عموماً به روند استیلای آن بر قبایل تمامیت خواه و استقلال طلب ساکن در مناطق مرکزی و شرقی شبه جزیره پرداخته و در باب آن تحقیق کرده اند. محققان سعودی، مصری، روسی و آمریکایی منابعی مانند تاریخ نگاشته های قرن سیزدهم وهابی، ذخائر اسناد مصری و اطلاعات سفرنامه های سیاحان اروپایی را بدقت کنکاش کرده اند تا به ویژگی های خاص و منحصر بفرد دولت دوم سعودی دست یابند. ویژگی هایی چون جدال با بیابانگردان متمرّد و شورش گر، شهرهای جدایی طلب، جنگجویان جاه طلب، مجادلات و رقابت بر سر جانشینی و کسب قدرت در سلسله ها، توطئه های حکومت عثمانی از استانبول، بغداد و قاهره و نیز روابط دیپلماتیک بسیار حساس و ناپایدار با نمایندگان بریتانیا در منطقه. جای بسی تعجب و ابهام است که با توجه به چنین ویژگی های مهمی، تعداد کمی از مورخان و پژوهشگران به تاریخ تعاملات درونی این دولت توجه کرده اند، تاریخی که از یک سوی به دلیل امتزاج استقلال خواهی سیاسی سعودی-از حکومت عثمانی- و دعوت مذهبی وهابی متأثر از دولت

1. Commins, David, The Wahhabi Mission and Saudia Arabia, 2009, New York, I.B. Tauris Publication, 275p

2. Delong-Bass, Natana, Wahhabi Islam: From Revival and Reform to Global Jihad, Oxford university Press, 2004

3. Commins, David, Wahhabi Mission, P.7

اول، هنوز ویژگی‌های ذاتی اولیه را در خود حفظ کرده بود و از سوی دیگر صحنه رقابت مخفیانه بین بازماندگان نسل محمد بن عبدالوهاب (آل الشیخ) و دولت ضعیف دوم سعودی شده بود، اما به هر روی هنوز هم روابط محکم و پایداری که در سال ۱۷۴۰ میان بخش مذهبی و بخش سیاسی حکومت سعودی/ وهابی برقرار شده بود، باقی مانده بود.^۱

وقایع نگاری های عربی هیچ اطلاعات ارزشمندی بیش از تاریخ تولد، اسامی اساتید، مناصب و مدارج مذهبی، اسامی شاگردان، نام آثار و کتب و تاریخ وفات علمای این دوره ارائه نداده اند و تاریخ نگاشته های دست اول در این دوره به همین اطلاعات، منحصر شده است.^۲ در سفرنامه هایی که سیاحان اروپایی همچون والین، پالگریو، داوتی و دیگران نیز نگاشته اند، اطلاعات متنوع تر اما به همین محدودیت و اختصار درج شده است.^۳ اما در کنار این منابع محدود، با دو دسته از منابع غنی و ارزشمند در باب جریان شناسی علما و فقهای این دوره مواجه هستیم؛ اول کتب دائرة المعارف گونه درباب تراجم افراد، که گونه ادبی خاصی در سنت تاریخ نگاری عربی ست و اطلاعات بسیار ارزشمندی برای شناخت علما و کشف ساختارهای مذهبی و فقهی در آنها قابل بازیابی و بررسی ست.^۴ دوم رسالات و کتب علمایی ست که در متن رویداد ها و

1. Bayly Winder, Saudi Arabia in the Nineteenth Century (New York: St. Martin's Press, 1965), 205, 213; Alexei Vassiliev, The History of Saudi Arabia (New York: New York University Press, 2000), 249-253; Esther Peskes Muhammad b Abdalwahhab (1703-1792) im Widerstreit: Untersuchungen zur Rekonstruktion der Fruhgeschichte der Wahhabiya (Beirut: Franz Steiner, 1993); M.J. Crawford, "Civil War, Foreign Intervention, and the Question of Political Legitimacy: A Nineteenth Century Saudi Qadi's Dilemma," International Journal of Middle East Studies 14 (1982): 227-248; and Michael Cook, Commanding Right and Forbidding Wrong in Islamic Thought (Cambridge: Cambridge University Press, 2000), 175-179.

۲. عثمان بن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۲ جلد، ریاض، دارالحییب، ۱۹۹۹؛ ابراهیم بن عیسی، العقد الدرر فی من وقف فی نجد من الحوادث فی أواخر القرن الثالث عشر و الاول الرابع عشر، ریاض، ۱۹۹۹؛ همو، تاریخ بعد الحوادث الواقعة فی نجد، ریاض، ۱۹۹۹؛ عبدالله البسام، خزانه التوارخ النجدیه، ۱۰ جلد، ریاض، ۱۹۹۹؛ عبدالفتاح حسن ابوعلیه، دراسة فی مصادر تاریخ الجزيرة العربیة، ریاض، ۱۹۷۹؛ عبدالکریم عبدالرحمن عبدالرحیم، من وثائق الدولة السعودیة الاولى فی عصر محمد علی، قاهره، ۱۹۸۳؛ امام عبدالسلام رؤوف، العراق فی وثائق محمد علی، بغداد، ۱۹۹۹

3. Charles Doughty, Travels in Arabia Deserta, 2 vols. (New York: Dover Publications, 1979); William Gifford Palgrave, Narrative of a Year's Journey Through Central and Eastern Arabia (1862-1863), 2 vols. (London: MacMillan and Co., 1866); Georg Augustus Wallin, Travels in Arabia (Cambridge: The Oleander Press, 1979).

۴. برای اصلی ترین منبع تراجم نگاری درباب نجد بنگرید به؛ محمد بن عبدالله بن حمید، السحب الوابله علی ضرائح الحنابله، ۳ جلد، ویرایش عبدالرحمن بن سلیمان العثیمین، بیروت، ۱۹۹۶؛ عبدالرحمن بن عبداللطیف آل شیخ، مشاهیر علماء نجد، ۱۹۷۴؛ عبدالله بن عبدالرحمن البسام، علماء النجد خلال ثمانیة قرون، ۶ جلد، ریاض، ۱۹۹۷/۱۴۱۷؛ محمد بن عثمان بن صالح القاضی، روضة الناظرین عن مآثر علماء النجد و حوادث السنین، ۲ جلد، ریاض، ۱۹۸۹/۱۴۱۰؛ سلیم سلیمان العمری، علماء السلیم و تلامذهم و العلماء القصیم، ۲ جلد، ریاض، ۱۹۸۵/۱۴۰۵؛ سلیمان بن عبدالرحمن بن حمدان، تراجم متأخری الحنابله، دمام، ۱۹۹۹/۱۴۲۰

جریانات مذهبی این دوره حضور داشته اند.^۱ این منابع در کنار اطلاعات بسیار ارزشمندی در باب رقابت‌ها بر سر کسب قدرت سیاسی که بخوبی توسط مورخین و وقایع نگاران آن دوره تحت پوشش قرار گرفته است، از تحولات پنهان جریانی خاص در ساختار مذهبی و بالاخص محافل دینی همچون مساجد در شبه جزیره عربی پرده برمی دارد که در تلاش برای احیاء و اجرای آموزه های محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳-۱۷۹۲) بعنوان تنها قرائت صحیح و راستین از دین اسلام بوده اند. این علمای وهابی و سلفی^۲ می کوشیدند زیرساخت های مذهبی جامعه را با تبلیغ در میان شاگردان و خطبه خوانی ها در نماز جمعه و دیگر مراسم مذهبی، با آموزه های وهابی منطبق سازند. مورخین و سیاحان اروپایی از آگاهی و اطلاع بالایی سطح عام جامعه نسبت به این آموزه ها سخن گفته اند. اما این ساختار یکدست و همسان مذهبی که از جامعه سعودی در دولت دوم ارائه شده، چندان تطابقی با تراجم نگاری ها و رسالتی که پیش از این ذکرشان رفت ندارد، بلکه در تمام آنها اطلاعاتی از تمرکز علمای مخالف و ضدوهابی در شهر **عنیزه** در دوران دوم حکومت فیصل بن ترکی (۱۸۴۳-۱۸۵۶) دیده می شود. تعداد قابل توجه این افراد منتقد و مخالف در این شهر که آنرا از دیگر شهرهای نجد متمایز ساخته بود، از گزارش بازدید شیخی منتقد و صاحب نام که به مخالفت با وهابیون مشهور بود، قابل بازبایی و درک است.

این شخص، داوود بن جرجیس نقشبندی (۱۸۱۶-۱۸۸۲) بود.^۳ او ظاهراً در ایام جوانی در کسوت شاگردی، نزد یکی از قضات مشهور وهابی بنام عبدالله ابی بطنین تحصیل کرده و از او اجازه دریافت کرده است. اما در جریان در تحقیق و مطالعاتش به ابیاتی از قصیده مدحیه برده که در نگاه وهابیون یکی از مظاهر قطعی

۱. برای مطالعه کامل آثار علمای وهابی در قرن سیزدهم بنگرید به: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، *الدرر السنیه فی اجوبه النجدیه*، ۱۲ جلد، ریاض، ۱۹۹۵؛ رشید رضا، *مجموعه الرسائل والمسائل النجدیه*، ۴ جلد، ریاض، دارالعاصمه، ۱۹۹۶

۲. چنانکه در افواه مشهور است، به پیروان عقاید محمد بن عبدالوهاب، وهابی می گویند، اما آنان خود را *اهل التوحید و اهل الدعوة السلفیه* می دانند.

۳. متأسفانه در هیچیک از منابع ما منعکس نشده که در چه زمانی این تضاد و مجادله، سر برون آورده است. اما طبق اطلاعات اندکی که داریم ابن جرجیس کمی پس از به قدرت رسیدن فیصل در سال ۱۸۴۳ از عنیزه دیدن کرده است. طبق یک منبع نجدی ظاهراً او در مسیر حج به عنیزه رفته است. این منبع هیچ تاریخی در این باب ارائه نکرده لیکن آورده که ابن جرجیس دوبار به عنیزه رفته بوده است. اولین بار در زمانی بود که در محضر قاضی عبدالله ابابطنین کسب علم می کرد که احتمالاً این در فاصله زمانی ۱۸۳۵ تا ۱۸۵۳ بوده است. مرتبه دوم احتمالاً چهارسال بعد رخ داده است؛ بسام، ۲۳۰/۴؛ منبع شامی درباره ابن جرجیس مدعی ست او سه بار به مکه سفر کرده است. او پس از اولین حجش، ده سال را در حرمین شریفین ماند و پس از آن به بغداد بازگشت. در جریان سفر دومش، او به دمشق رفت و دو سال در آنجا باقی ماند. در سفر سومش که به همراه پسرش انجام میشد، پس از انجام فریضه به قاهره و موصل رفت و پس از آن به بغداد بازگشته است. عبدالعزیز بن بیطار، *حلیه البشر فی تاریخ القرن الثانی عشر*، ۳ جلد، دمشق، ۱۹۶۱-۱۹۶۳. ۶۱۰/۱. منبعی عراقی در این میان برآنست که ابن جرجیس در راه مکه در سال ۱۸۶۴، از نجد گذشته است، علاء الدین آلوسی، *الدر المنتشر فی رجال القرن الثانی عشر والثالث عشر*، بغداد، ۱۹۶۷؛ ص ۱۷۴، پانویس ۱ و ص ۲۲۴

شرک و الحاد محسوب می‌شد، برخورد و آنها را صحیح و به دور از اشکال دانست. او همچنین با استناد به کتب ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه، که وهابیون عقاید خود را برگرفته از آن می‌دانستند، در سلک منتقدان و مخالفان وهابیت درآمد. نتیجه این اقدامات، پدید آمدن طوفانی از ردیات و نکوهش نامه‌هایی بود که از سوی علمای وهابی بر ابن جرجیس، حامیان او و ارباب مذاهب در عنیزه نازل شد.^۱

در کنار ردیات و جوایبه‌های علمای وهابی به ابن جرجیس، شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن که به نوعی رئیس مذهب در ریاض محسوب میشد، طی نامه‌ای خوشم‌آلود و نکوهش‌بار به مردم عنیزه نوشت: آنچه در میان شما مردم رخ داد، دردی در دل مؤمنین و شعفی در دل مشرکین پدید آورد... بسیاری از شما به حمایت از داوود عراقی افتخار می‌کنید در حالی که او در دشمنی با توحید و موحدین شهره خاص و عام است.

چنانکه شیخ عبداللطیف در ردیه‌ی تندش بر عقاید ابن جرجیس آورده، او بر آن بوده است که مورد خطاب قرار دادن مردگان و احترام بدیشان را نباید مصداقی از پرستش دانست و فاعلان آن مشرک نیستند، احترام به قبور مردگان شرک نیست، مگر آنکه فاعل قایل به قدرتی برای فرد مدفون در تغییر قضا و قدر و امور دنیوی باشد. این در حالیست که فردی که به لاله‌الاله‌الله اقرار کند و رو به سوی مکه نماز گذارد را باید مسلمان دانست. شیخ عبداللطیف پس از اشاره به این عقاید ابن جرجیس که او آنها را نادرست می‌خواند، در نامه‌ای به مردم عنیزه می‌نویسد:

این مرد روابط بسیار خوبی با مردم شهر شما برقرار کرده و به جامعه سرشناسان، عالی مقامان و پیروانش کاملاً خو گرفته است. بدون شک دلیل این مسأله تمایلات بدعت‌گرایانه و ضاله‌ایست که شما مردم در پی دوری از طریق هدایت الهی بدان دچار شده‌اید و نسبت به اعتقادات صحیحی که

۱. ابابطن رساله‌ای در رد آنچه ابن جرجیس در باب ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه نگاشته بود، نوشته است. عبدالله ابابطن، الانتصار لحزب الله الموحدین الرد علی المجادل عن المشرکین، کویت، ۱۹۸۹؛ برای شناسنامه کتاب و فهرست چاپ‌های متعدد این کتاب بنگرید به علی بن محمد العجلان، الشیخ العلامة عبدالله بن عبدالرحمن ابابطن، ریاض، ۱۶۳، ۲۰۱-۱۶۹. سپس ابابطن ردیه‌ای بر نظریه ابن جرجیس در دفاع از قصیده البرده نوشت که در آن مجادلات تکراری وهابیون در باب امکان تضرع و توسل به اموات را به میان کشیده بود. این رساله در کتاب عجلان، تحت عنوان «الرد علی البرده» آورده شده است: ۳۵۹-۴۲۹. ابابطن بازم رساله دیگری در رد ابن جرجیس نوشت تحت عنوان تأسیس التقدیس فی کشف تلبیس داوود بن جرجیس، قاهره، ۱۹۲۵. پس از آن عالم حنبلی ضد وهابی اهل عنیزه و مفتی مکه، محمد بن حمید ردیه‌ای بر همین اثر ابابطن نوشت. بسام، ۲۳۰/۴؛ حمدان، تراجم، ۱۳۳. ناصر بن محمد بن ترکی، عالم دیگر اهل عنیزه، نیز در این میان طرف ابن جرجیس را گرفت. این مجادله با دخالت رئیس مذهب وهابیون در ریاض، عبدالرحمن بن حسن و پسرش عبداللطیف در این میان بالاگرفت. عبدالرحمن بن حسن ردیه‌ای تحت عنوان بیان المهجه فی الرد علی اللجه نوشت که در مجموعه الرسائل به اهتمام رشید رضا به چاپ رسیده است. ۲۳۳/۴-۲۸۴. کتاب او در رد ابن جرجیس نیز القول الفصل النفیس فی الرد علی المفتیری داوود بن جرجیس نیز در ریاض و به سال ۱۹۸۵ به چاپ رسیده است. عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ نیز تحفه الطالب و الجالس فی کشف شبه داوود بن جرجیس در بمبئی، ۱۸۹۱ به چاپ رسیده است.

در منطقه عارض (ریاض) منتشر شده دشمنی و عداوت می ورزید.^۱ عبداللطیف در نامه جداگانه ای به یکی از حامیان وهابیت در عنیزه، او را مکلف ساخته که در مساجد و محافل عمومی از نادرستی و کذب سخنان ابن جرجیس بحث کرده و مردم را از پیروی از عقاید او بازدارند. او در ضمن نام افرادی از اهالی عنیزه که میزبانان ابن جرجیس بوده اند را از وی خواسته تا با ارائه آن اسامی به امیر سعودی، فیصل بن ترکی موجبات مجازات و محدودیت را برای آن افراد فراهم کند. پیش از این امیر فیصل از ورود ابن جرجیس به قضیم جلوگیری کرده بود.^۲ این تنها یکی از مجادلات پرتعداد عقیدتی- مذهبی، در تاریخ دولت سعودی دوم است، چرا که عقاید محمد بن عبدالوهاب که در آغاز قرن دوازدهم/هجدهم در شبه جزیره عربی و دیگر ممالک همجوار تحت تسلط عثمانی رواج یافته بود، ذاتاً بر مبانی جدلی بنیان نهاده شده بود و بسط و شرح این واقعیت که در دولت دوم سعودی نیز بخوبی منعکس شده بود، تازگی ندارد.^۳ اما من در این مقاله بر آنم تا به علل و عوامل شکل گیری تمرکز مخالفین وهابیت در شهر **عنیزه** پردازم و پاسخ این سوال را بیابم که چرا تمام علما و مخالفین عقاید وهابی در دولت دوم سعودی، در شهر عنیزه متمرکز شده بودند؟

زمینه های شکل گیری دولت دوم سعودی

در قرن دوازدهم، مردم ساکن در فلات مرکزی شبه جزیره عربی در شهرهای کوچک و معدودی متمرکز بودند که امرا و ولات محلی بر آنها حکومت می کردند. در میان آن امراء، خاندان سعود چندین نسل بر درعیه و قریای کوچک اطراف آن حکم رانده بود. محمد بن سعود در سال ۱۷۴۴ پیمان دوستی و همکاری با خلیف نوپای نجدی، محمد بن عبدالوهاب برقرار کرد. نتیجه چیزی نبود جز حمایت مذهبی و مشروعیت بخشی برای امیر سعودی و از سوی دیگر حمایت سیاسی و نظامی برای گسترش دعوت ابن عبدالوهاب که می کوشید به زعم خود مفهوم اصیل توحید را که فراموش شده بود، احیاء کند. در چنین شرایط و قواعدی دولت اول سعودی بسط و گسترش یافت. در دهه اول قرن نوزدهم میلادی، قلمرو حکومت سعودی چنان بسط یافت که علاوه بر بخش اعظم شبه جزیره عربی، به مرزهای سرزمین های همجوار مانند شام و عراق تجاوز کرد و تأثیرات حملات و تهاجمات آنها بر شهرهایی چون حلب، بصره،

۱. القاسم، الدرر السنیه، ۲۸۸/۱۲-۲۹۲

۲. همان، ۲۸۲/۱۲-۲۸۷. منبع متأخری در این باب، فتوکی از آن چیزی که عبداللطیف بن عبدالرحمن به مردم عنیزه فرستاده و آنها را به خاطر شادی و افتخار به دلیل حضور ابن جرجیس سرزنش کرده، را برای ما باقی گذاشته است. عبدالله بن حمد بن محمد بن عسکر، اوراق و الرسائل من حیات شیخ حمد العسکر، ریاض، ۱۴۲۲، ص ۸۵

۳. مختصراً باید گفت که مباحثه بر سر سه مسأله اصلی جریان داشته است؛ اول بحث درباب اینکه آیا مجازست که مسلمین به شفاعت اموات درون قبور خویش معتقد باشند؟ آیا برخی ابیات قصیده معروف البرده درباب پیامبر، وحدانیت خدا را خدشه دار می کند؟ سوم آیا نظر محمد بن عبدالوهاب در آراء مجادله برانگیزش واقعا همانست که ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه معتقد بوده اند؟

بغداد و دمشق در تواریخ منعکس شده است. نیروی مصری تحت امر عثمانی در سال ۱۸۱۱ به عربستان حمله کردند و هفت سال پس از آن، در پی سقوط درعیه طومار اولین دولت سعودی در هم پیچیده شد. امیر عبدالله بن سعود، دستگیر و به استانبول منتقل شد و در ملاءعام اعدام شد، به همراه او، شمار بسیاری از سران و صاحب منصبان سعودی و وهابی نیز به قاهره تبعید شدند. بسیاری از اعضای خاندان محمد بن عبدالوهاب (آل الشیخ) یا دستگیر و روانه قلمرو عثمانی شدند، و یا مجبور به فرار به نقاط دوردستی چون رأس الخیمه شدند.

در سال ۱۸۲۱ نیروهای مصری از نجد عقب نشینی کردند و سه سال بعد یکی از بازماندگان خاندان سعودی به نام ترکی به عبدالله در ریاض-شهری در چند کیلومتری جنوب درعیه- به قدرت رسید. در ادامه بازماندگان دیگر خاندان سعودی و همچنین علمای وهابی به مرکز قدرت نزدیک شده و مناصب و جایگاه های حکومت سابق را احیاء کردند. ترکی نیز در این میان لقب/احیاگر قدرت سعودی و بنیانگذار دولت دوم را از آن خود کرد. او سه سال بعد در سال ۱۸۳۴ توسط یکی از خویشاوندان خود ترور شد و فرزندش فیصل بن ترکی جای پدر را گرفت. اما سه سال بعد، مصریان تحت امر عثمانی دومین حمله خود را به نجد ترتیب داده، فیصل را دستگیر و به قاهره تبعید کردند. مصریان در سال ۱۸۴۰ نجد را ترک کردند و فیصل توانست سه سال بعد به قدرت بازگردد، او با برقراری روابط حسنه و پرداخت مبالغ هنگفتی به امپراطوری عثمانی به عنوان خراج، حاشیه نسبتاً امنی برای حکومت خویش برقرار کرده بود و تا زمان مرگش در سال ۱۸۵۶ به آرامی بر قلمرو خویش حکم راند. اما پس از مرگ او درگیری و رقابت های خونین فرزندان او بر سر جانشینی، دولت دوم سعودی را چنان ضعیف کرد که آل رشید، یکی از حکام محلی همسایه که وامدار و خراجگذار اسلاف سعودی آنان بود، براحتی در سال ۱۸۹۱ ریاض را فتح کرد و به عمر دولت دوم سعودی خاتمه داد.

دعوت وهابی در دولت دوم سعودی

در تحلیل جریان های موازی و پنهان در ساختار دولت سعودی، تعاملات میان وجه مذهبی و وجه سیاسی حکومت از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. در دولت دوم سعودی، ترکی و فیصل هر دو رسالات مجزایی نگاشته و در آن به راستی و حقانیت آموزه های محمد بن عبدالوهاب ادعان کردند^۱ و به همین دلیل هم حمایت تام و کاملی از علما و قضات وهابی در ساختار حکومتی خویش مبذول می داشتند. این گونه حمایت مالی از علمای وهابی، تنها یکی از منابع قدرت و اتکای آنها بحساب می آمد، دعوت وهابی کاملاً بر این گمان بود که پذیرش عقاید و آموزه های وهابی، شرط لازم و کافی برای ایمان حقیقی یک مسلمان، علاوه بر ایمان به وحدانیت خدا و پیروی از دستورات قرآن و سنت پیامبر و سلف صالح است. به دیگر سخن

۱. ابراهیم فصیح صبغۀ الله الحیدری، کتاب عنوان المجد فی بیان احوال بغداد و البصره و النجد، قاهره، ۱۹۹۹؛ برای رساله ترکی بن عبدالله بنگرید به همان، ۲۱۳-۲۱۵ و برای دو رساله فیصل بن ترکی بنگرید به صص ۲۱۶-۲۱۹

این دعوت به قرآن و سنت، به عنوان منابع نوشتاری و متون قابل اتکا برای نشر عقاید خود می نگریست. البته بر ما به علت ضعف و محدودیت منابع مشخص نیست که تا چه حد اقشار مختلف مردم شهرنشین، مانند تجار، صنعتگران، کشاورزان و کارگران به صحت و درستی این عقاید اطمینان قلبی داشته اند. علاوه بر مسایل سیاسی و مجادلات بر سر قدرت، عامل بسیار مهم در دعوت وهابی نقش و جایگاه علمای آن: آل شیخ، قضات و خاندان های علمی ست. ترکی بن عبدالله به هنگامی که قدرت دولت سعودی را در ریاض احیاء کرد، از عبدالرحمن بن حسن، نوه ابن عبدالوهاب درخواست کرد که از قاهره به ریاض بیاید.^۱ عبدالرحمن هم پس از دریافت این پیام و دعوت، بر آن گمان بود که جایگاهی همانند جدش ابن عبدالوهاب در انتظار اوست که در رأس ساختار مذهبی و در مقام مشاور حاکم قرار داشت.^۲ افراد دیگر خاندان شیخ نیز از اطراف و اکناف خلیج در ریاض گردآمده و تمام مناصب مذهبی مانند قضاوت شهرها را از آن خود کردند. شیخ عبدالرحمن پس از گذشت چند سال از حضور در ریاض، فرزندش عبداللطیف را از قاهره فراخواند و زمینه های لازم برای جانشینی خود را فراهم کرد.^۳ اوتا زمان بروز درگیری ها و مناقشات معروف میان فرزندان فیصل زنده بود و به هنگام مرگش در سال ۱۸۷۶، مشخص نبود که پس از او چه کسی ریاست خاندان شیخ و دستگاه مذهبی دولت سعودی را به عهده خواهد گرفت، اما سه سال بعد پسرش عبدالله این منصب را از آن خود کرد.^۴ بدین ترتیب باز هم رهبری مذهبی دولت سعودی- وهابی در نسل ابن عبدالوهاب ابقاء شد.

قضات هم در دستگاه مذهبی این دولت نقش بسیار مهمی بازی می کردند، آنها نه تنها صاحب نظر در معارضات فقهی و قضایی میان مردم بودند، بلکه خطیب و امام جماعت مساجد شهرها نیز بودند و در ارتباط مستقیم با مردم قرار داشتند.^۵ این ساختار با آنچه در نهاد مذهبی عثمانی مرسوم و معمول بود تفاوت داشت، چه در عثمانی خطباء و ائمه جماعت معمولاً از علمای بومی هر منطقه برگزیده می شدند، اما در دولت سعودی، منصب قاضی جامع تمام مناصب قضایی و مذهبی در جامعه بود.

قضات عموماً از خاندان های علمی و عالم پرور انتخاب می شدند. این سلسله های خانوادگی برای اولین بار در قرن دهم هجری از دیگران در منابع متمایز شده اند و محمد عبدالوهاب به یکی از سرشناس ترین

۱. یک مدرک درباب خروج شیخ از قاهره و عازم مکه شدن او وجود دارد. وقتی ترکی از حضور او در قاهره مطلع شد، مباحثات مطولی میان آندو درباب بازگشت او به ریاض درگرفت. یکی از شروطی که شیخ در این میان مطرح کرد، لزوم انتصاب او در بالاترین مقام مذهبی حکومت مانند پدر بزرگش ابن عبدالوهاب بود. بنگرید به ابابطین، الانتصار لحزب الله الموحدین، ص ۶ پانویس ۱.

۲. عبدالرحمن بن عبداللطیف آل الشیخ، علماء الدعوة، ریاض، ۱۹۶۶، صص ۴۲-۴۳

۳. بسام، ۲۰۵/۱

۴. آل شیخ، مشاهیر علماء النجد، ۱۲۹-۱۳۰

۵. بسام، ۲۵۳/۳

آنها تعلق داشت.^۱ دستگاه مذهبی عموماً از منابعی چون موقوفات^۲، هدایا و وجوهات شرعی مردم^۳ و تجارت امور می گذراندند. در ضمن برای این خاندان ها منافع قابل توجهی به لحاظ جایگاه اجتماعی که داشتند متصور بود.^۴ اما در آغاز قرن سیزدهم برخی از این خاندان ها از میان رفته، برخی دیگر سرنوشت مبهمی در منابع داشته و گاهی خانواده های جدید پا به عرصه قدرت مذهبی در شبه جزیره عربی نهاده بودند، اما در این میان، آل الشیخ از برجستگی و قدرت بیشتری برخوردار بود. تعداد قابل توجهی از قضات نجد از همین خاندان انتخاب می شدند و نقش اصلی را در جریان دعوت وهابی ایفا می کردند.

مبانی و سرشاخه های مخالفت با وهابیت

اندیشه وهابی در ذات و ماهیت خود، مبانی غیر قابل تغییر و سختی داشت که در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی کاملاً غیر قابل مباحثه و رایزنی به حساب می آمد. با چنین شرایطی در قرن دوازدهم، علمای مخالف با وهابیت، به دنبال استیلاي دولت سعودی بر مناطق مرکزی عربستان به سرزمین های دورتر گریختند.^۵ در چنین شرایطی و در دولت دوم سعودی، تمرکز علمای مخالف در شهری مانند عنیزه، احتیاج به تبیین و علت یابی ویژه ای دارد. به عبارت مختصر و کوتاه می توان گفت، تمام عواملی که باعث پیشرفت و بسط دعوت وهابی در دیگر بلاد نجدی شد، در عنیزه نتیجه عکس داد و به نوعی فضای بسیار مناسبی را برای مخالفان و منتقدان وهابیت مهیا ساخت. در بعد سیاسی باید به استقلال نسبی این شهر نسبت به دیگر بلاد نجد اشاره کرد که از سیاست خاص امرای قصیم (ایالتی که عنیزه در آن قرار داشت)، همراهی و اتحاد با شهر همسایه، بریده و عدم استقبال از دعوت وهابی نشأت می گرفت. در ثانی اهالی قصیم در مقام مقایسه با دیگر شهرهای نجد، ارتباط قوی تری با قلمرو عثمانی داشتند و این عامل در کنار فاصله دور آنها از مرکز قدرت وهابی و حضور بر شاهراه اقتصادی منطقه، و گذر بخش عظیمی از حاجیان از این شهر^۶، نوعی مصونیت سیاسی و قدرتمندی متکی به خود را برای آنها به ارمغان آورده بود.

1. Abdullah M. Mutawa, "The Ulema of Najd from the Sixteenth Century to the mid-Eighteenth Century," doctoral dissertation, (University of California, Los Angeles, 1989), 142-177, 207-250, 280-282

۲. برای اوقاف خانواده بنگرید به: بسام، ۱۸/۲ و ۱۸/۴

۳. برای دارایی های حاصله از زراعت برای خاندان علما بنگرید به همان، ۱۵۱/۳، ۲۴۸/۳، ۲۶۰/۴ و ۳۸/۶

۴. برای علمایی که به خاندان امیر قصیم تعلق داشتند بنگرید به: همان، ۱۶۴/۲؛ ۵۴۶/۳؛ ۷۵/۴؛ ۴۵۴/۵؛ ۴۸۱/۶

۵. ۴۹۲/۶؛ برای خاندان امرای سدیر نیز بنگرید به همان، ۱۱۰/۱؛ ۳۸۳/۲؛ ۶/۴؛ ۲۸۸/۵

۶. برای مطالعه علمی و روش مند درباره تاثیر سلطه حکومت سعودی در وشم بنگرید به:

Michael Cook, "The Expansion of the First Saudi State: The Case of Washm," in *The Islamic World from Classical to Modern Times: Essays in Honor of Bernard Lewis*, eds. C. E. Bosworth et al (Princeton: Darwin Press, 1989), 675

۷. برای وضعیت تجاری و نقش آن در حج بنگرید به محمد بن عبدالله السلیمان، *الاحوال السیاسیة فی القصیم فی عهد الدولة السعودیة الثانية*، ۱۲۳۸-۱۳۰۹، عنیزه، ۱۹۸۷/۱۴۰۷؛ صص ۳۳۸-۳۴۴ و ۳۴۸-۳۴۹؛ عبدالعزیز عبدالغنی ابراهیم،

ثالثاً نظام مذهبی و فقهی حاکم در قصبه، هیچگاه کاملاً وهابی نشد و در عوض بر سنت دیرپا و مستقل خود که تا قرن سیزدهم نیز تداوم داشت پافشاری کرد. تمام شرایط سیاسی، اقتصادی و سنت علمی این منطقه، آنرا بستری مناسب برای شکل گیری اعتراض و مخالفت با حکومت سعودی کرده بود.

استقلال قصبه

در ایالت قصبه دو امیر قدرتمند بر شهرهای عنیزه و بریده حکومت می کردند که مکرراً در دولت دوم سعودی و در زمان حکمرانی دوم فیصل (۱۸۴۳-۱۸۶۵) بر علیه او شوریدند. امیر بریده، عبدالعزیز ابوعلین به خاندانی در این شهر تعلق داشت که در دولت اول سعودی، به مدت چهار دهه تحت فرمان آنها قرار داشت، اما فیصل در سال ۱۸۶۱ ضمن اشغال شهر، او را کشت و فردی از خاندان رقیب را در شهر به امارت برگزید. در عنیزه نیز خاندان السلیم حاکم بودند، با اینکه سعود به آنها اعتماد کرده بود و آنها را در حکومت این شهر ابقا کرده بود، بازهم این اعتماد بسیار کم رنگ و شکننده بود. اولین نشانه های استقلال و خود محوری در ایالت قصبه به هنگام حمله شریف مکه در سال ۱۸۴۷ نمایان شد، جایی که هیچیک از این دو امیر سعودی، به هنگام اشغال شهرشان توسط شریف، مقابله و مخالفتی از خود نشان ندادند. علاوه بر عدم مخالفت و مقاومت این گروه که به تنهایی گویای مطلب است، باید به حضور خالد بن سعود در جمع همراهان شریف اشاره کرد. خالد در فاصله میان سالهای ۱۸۳۷-۱۸۴۱ به عنوان دست نشانده مصریان در ریاض حکومت کرده بود و در آن زمان به جمع هم پیمانان شریف مکه پیوسته بود. دو ماه پس از حضور فاتحانه و مودت آمیز شریف مکه در عنیزه، فیصل با سپاه عظیمی او را مجبور به شکست و عقب نشینی کرد و شریف پذیرفت که بجای فیصل به حکام عثمانی باج بپردازد.^۱ فیصل با فاصله بسیار کمی، پس از فرار شریف، حاکم عنیزه را عزل، و شخص دیگری را از خاندان رقیب به حکومت برگزید.

دو سال بعد عنیزه و بریده، بر علیه فیصل شوریدند و در آن میان خاندان السلیم به امید بازگشت به قدرت، جانب امیر سعودی را گرفته بود. فیصل بار دیگر شورش گران قصبه را شکست داد و این بار تصمیم گرفت سیاست خود را نسبت به این شهر تغییر داده و برادرش جلاوی را امیر قصبه کند که به مرکزیت عنیزه بر آن حکومت می کرد.^۲ این شرایط تا سال ۱۸۵۳ ادامه داشت، که در آن زمان مردم عنیزه طی شورش همگانی جلاوی را از شهر فراری دادند. این شورش نتیجه چندی برای استقلال این منطقه

نجادیون وراء الحدود: العقیلة، ۱۷۰۵-۱۹۵۹، لندن، ۱۹۹۱، ص ۹ و ۷. برای مطالعه در باب فعالیت های اقتصادی مهم ترین خاندان عنیزه بنگرید به: البسام، ۴۹۵، ۵۲۸/۲ و ۴۵۰ و ۴۲۶/۴ و نیز؛ Charles Doughty, Travels, 2:376-390. Hala Fattah, The Politics of Regional Trade: Iraq, Arabia, and the Gulf, 1745-1900 (Albany: SUNY, 1997).

۱. سلمان، الأحوال السیاسیة، ۱۶۳-۱۶۸

۲. همان، ۱۷۷-۱۸۶

به همراه نیاورد و تنها باعث بازگشت خاندان السُّلیم به حکومت عنیزه گشت.^۱ اهالی عنیزه برای بار سوم در سال ۱۸۶۱ و پس از خلع امیر بریده توسط حاکم سعودی، شورش کردند. فیصل تا پایان سال ۱۸۶۲ صبر کرد تا نیروی قوی و کاملی را برای شکست مخالفین فراهم آورد، اما با میانجیگری امیر دست نشانده خویش عبدالله بن السلیم، فیصل آنها را بخشید.^۲ اما این بدان معنا نبود که حاکم عنیزه سر تسلیم و وفاداری نسبت به فیصل فرو آورد. کارلو گارمانی، سیاح ایتالیایی که در سال ۱۸۶۴ از منطقه دیدن کرده است، حاکم عنیزه را "سرسخت ترین مخالف سعودی" که "هیچ تلاشی برای پنهان کردن ضدیتش با فیصل بن ترکی نمی کند"، خوانده است.^۳ از سوی دیگر اصلاً بعید نیست این ایالت مخالف با سعودی، کم و بیش از حمایت های عثمانی نیز بهره برده باشد که مدرک مشخصی از آن در دست نیست و تنها می توان گفت یکی از دلایل اقبال علمای مخالف به این شهر، مطالبی ست که شرحشان در فوق آمد.

مخالفت با دعوت وهابی در سرزمین های مجاور

به لحاظ ایدئولوژیک و مذهبی، علمای قصیم ارتباط بسیار وثیق و تنگاتنگی با مناطق سوق الجیشی و پراهمیتی که در طول دولت اول سعودی محل تمرکز علمای مخالف و منتقد محسوب می شد، داشتند. مناطق جنوبی عراق و همسایگان زبیر اصلی ترین مناطق مورد بحث بودند. میان زبیر و نجد روابط طولانی اجتماعی و اقتصادی داشتند و تاریخ نگاشته ها از مهاجرت های گسترده نجدیان به زبیر، بصره و کویت که در اثر قحطی قرن دوازدهم شکل گرفت، سخن گفته اند که همین مساله زمینه ساز روابط و پیوستگی های مردمان این دو ناحیه شده است.^۴ مهاجرین در عراق به چند دسته تقسیم شدند؛ گروهی به نیروی عثمانی در بغداد پیوستند و دیگران به کسب و کار و تجارت محلی مشغول شدند، برخی دیگر نیز به تجارت میان شهرهای مهمی چون حلب، عراق و عربستان پرداختند.^۵ اما بخش عظیم و قابل توجهی از این گروه در منطقه زبیر ساکن شدند و به زودی به جمعیتی مهم از جنبه های سیاسی و اقتصادی در این منطقه تبدیل شدند.^۶ در حقیقت آنها واسطه بسیار مناسبی بین نیازهای اقتصادی رو به رشد مردمان عراق، سوریه و شبه جزیره عرب در یک سوی و تجارت نوپا و جدید و نشأت گرفته از اقیانوس هند خلیج از سوی دیگر، محسوب می شدند. بنابراین تمام این عوامل دست به دست هم دادند، عواملی چون زمینه های تاریخی متعامل با ممالک همجوار، مهاجرت های پیوسته نجدیان، بخت و اقبال برای ایجاد استقلال

۱. همان، ۱۸۷-۱۹۸

۲. همان، ۱۹۹-۲۱۳

3. Carlo Guarmani, Northern Najd: A Journey from Jerusalem to Anaiza in Qasim (London: Argonaut Press, 1938), 40-41

۴. ابراهیم، نجدیون، ۴۹

۵. همان، ۸-۹

۶. همان، ۴۰-۵۲

اقتصادی برآمده از تجارت رو به رشد خلیج که استقلال سیاسی را نیز از حکام اطراف به همراه داشت. تمام این عوامل جاذبه مهمی را برای سرزمین های جنوبی عراق، به ویژه تجار قصیمی فراهم کرد. بخشی از سفرکنندگان به عراق و سرزمین های اطراف، طالب و جویندگان علمی بودند که در طلب یافتن حقیقت به سفر می رفتند. (رحله فی طلب العلم) تمام تلاش ما در سطور فوق بر آن بود تا نشان دهیم چه عواملی باعث پدید آمدن روابط بسیار خوب قصیمیان با سرزمین زبیر شده بود، که به نوعی آنرا به مثابه ملجئی برای مخالفین و منتقدین سعودی و دعوت وهابی تبدیل کرده بود.

به دیگر سخن ویژگی های منحصر به فرد تاریخی و مذهبی زبیر، آنرا به محل مناسبی برای مخالفت با مواضع بنیادگرایانه دعوت وهابی تبدیل کرده بود، در نظر وهابیون تضرع و زاری به مردگان مدفون در قبور نوعی شرک محسوب میشد، در حالیکه شهر زبیر اصالتاً در کنار مقبره زبیر بن عوام، صحابی رسول الله و به دلیل اهمیت او نزد مسلمین آن دیار ساخته شده بود، این در حالی بود که ابن عبدالوهاب تکریم صحابه را به مثابه پرستش و عبادت در مقابل آنان و تبعاً هم شأن عبادت کفار و مسیحیان انگاشته بود.^۱ علاوه بر زبیر، قبر پسر او و حسن بصری هم در این شهر مورد اقبال مسلمین بود. بنابراین زبیر به عنوان یکی از ایالاتی که اکثر جمعیتش را نجدیان تشکیل می دادند، زمینه های مناسبی هم از لحاظ تاریخی و هم مذهبی برای مخالفت با دعوت وهابی داشت. اکثریت نجدی این سرزمین که خود را رانده شده از شهر و دیار خود می دانستند، مرکزیت ضدوهابی را در این شهر بنا کرده بودند.^۲

علاوه بر زبیر و نواحی جنوبی عراق که محل تمرکز علمای مخالف وهابی بود، گروه دیگری از علما در شرق عربستان، در منطقه احساء تمرکز یافته بودند و سردمدار مخالفت با وهابیت در این منطقه محمد بن فیروز (۱۷۲۴-۱۸۰۱) بود که رسالات و ردیه های متعددی بر عقاید وهابیت می نگاشت و در سرتاسر سرزمین نجد و اطراف می پراکند.^۳ دو تن از علمایی که مورد مکاتبه و خطاب فیروز قرار داشتند، محمد بن علی بن سلوم (۱۷۴۸-۱۸۳۱) و ابراهیم بن جدید (م. ۱۸۱۶) بودند. ابن سلوم در جوانی از شهر سُدیر (شهری درون منطقه نجد) به احساء رفت و تحت آموزه های ابن فیروز قرار گرفت و به زودی یکی از مبرزین مخالفان وهابی شد که در زبیر گردهم آمده بودند.^۴ او امامت یکی از دو مسجد مهم و تاثیرگذار شهر را به عهده داشت که اکثر نجدیان مقیم زبیر در آن گرد هم می آمدند.^۵ حلقه شاگردان ابن سلوم، مجموعه ای

۱. احمد البسام، من اسباب المعارضة المحلية لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب فی الدولة السعودية الاولى، الدرعیة، ۱۴/۴ (۲۰۱، ۱۴۲۲) و نیز ص ۳۲

۲. برای مهاجرت از حریملاء و حرمه به زبیر بنگرید به: محمد بن خلیفه النبهانی، التحفة النبهانیة فی تاریخ الجزيرة العربیة، بحرین، ۱۹۸۶، ص ۲۲۴؛ ابراهیم، النجدیون، ص ۴۰؛ برای مهاجرت ها از روضه سُدیر بنگرید به همان، ص ۴۱؛ برای مهاجرت ها از عنیزه بنگرید به، همان، ص ۴۴

۳. بسام، ۲۳۳/۶-۲۴۵؛ ابن حُمید، ۹۶۹/۳-۹۸۰

۴. بسام، ۲۹۲/۶-۳۰۲

۵. محمد بن حمد العصافی، مساجد الزبیر، به اهتمام قاسم سامرائی، ریاض، ۲۰۰۱، صص ۵۶-۵۷

از فعال ترین مخالفان وهابیت در آن دوران را تشکیل می دادند. از سوی دیگر به احتمال فراوان اجداد ابراهیم بن جدید نیز در جریان حمله سعودیان به سدیر به شهر زیبر مهاجرت کرده بودند، جایی که او در آن زاده شد. او نیز مانند ابن سلوم، به احساء رفت و نزد ابن فیروز تحصیل کرد و تبدیل به یکی از اساتید و شیوخ شناخته شده در دو مسجد مهم زیبر شد.^۱ برای اولین بار نام و نشان او به عنوان یک ضدوهابی، در قصیده هزلیه ای که یکی از شیوخ وهابی در رد مخالفان نوشت و او را به عنوان یکی از مهمترین کفار لقب نهاد، در منابع آمده است.^۲ منابع حاکی از آنست که بعد از ابن جدید، شاگردانش سنت ضدوهابی او را از زیبر به مکه منتقل کردند.^۳

ابن فیروز و شاگردانش مابین سالهای ۱۷۸۵-۱۷۹۳، در پی یورش ارتش سعودی به احساء، آن شهر را به سوی بصره و زیبر ترک گفتند. سلیمان بن سُحَیم (۱۷۱۸-۱۷۶۷) بعنوان یکی از سرسخت ترین علمای مخالف وهابی، که حکومت بر شهر ریاض را به عهده داشت، بدلیل رسالات مکرری که با ابن عبدالوهاب رد و بدل کرد و مورد رجوع و توجه علمای حجاز، احساء، بصره و دیگر شهرهای نجد قرار داشت، بعنوان یکی از اصلی ترین دشمنان آیین جدید وهابی شناخته شده بود.^۴ او پس از اشغال ریاض، به زیبر رفت و تا بهنگام مرگ در آن شهر ماند.^۵ عالم دیگری که از نجد به عراق مهاجرت کرد، عبدالله بن داوود بود که از سدیر به بصره رفت و و پس از تحصیل در دمشق به بصره بازگشت و از آنجا در زیبر به حلقه شاگردان ابن

۱. بسام، ۱/۲۳-۲۷. او در فاصله سالهای ۱۷۵۲-۱۷۷۲ و پیش از عزیمت به زیبر، امام بود، عسافی، مساجد زیبر، ۵۷

۲. ابن حمید، ۷۱/۱-۷۶. نوشته هایی که توسط اعضای خاندان شیخ محمد بن عبدالوهاب در دهه های پایانی قرن نوزدهم میلادی تهیه شده اند، او را به عنوان یکی از مخالفان تاثیر گذار شناخته اند؛ عبدالرحمن بن حسن الشیخ، المقامات، ریاض، بی تا، ص ۵

۳. شاگردان ضدوهابی ابن جدید کسانی چون محمد الحُدَیبی (۱۷۶۶-۱۸۴۱) و عیسی زیبری (م. ۱۸۳۲) بوده اند. این هر دو به عنوان علمای مخالف اهل عنیزه، اما ساکن مکه، شناخته شده اند. برای اطلاعات بیشتر درباب حُدَیبی که تحت آموزه های ابن فیروز در بصره قرار داشت، بنگرید به بسام، ۵/۵۰۸-۵۱۱. برای زیبری بنگرید به همان منبع، ۳۴۵/۵. برای شاگردان عنیزه ای که تحت آموزش او قرار داشته اند بنگرید به بعد از این، در جایی که درباب عبدالله ابوالخیل و محمد بن حمید سخن به میان خواهد آمد. سیف بن احمد العتیقی (۱۶۹۴-۱۷۷۵) یکی از فقهای سرشناس ضدوهابی در سدیر بود که فرزندش صالح (۱۷۵۰-۱۸۱۸) را برای بهره گیری از آموزه های ابن فیروز به احساء فرستاد؛ بنگرید به بسام، ۲/۴۷۴، ۱۵ و نیز ابن حمید، ۲/۴۱۷

۴. مجادلات میان ابن سُحَیم و محمد بن عبدالوهاب، توسط عبدالله العثیمین خلاصه و گردآوری شده است؛ بنگرید به «مواقف سلیمان بن سُحَیم» در بحوث و تعلیقات فی تاریخ المملکة العربیة السعودیة، ریاض، ۱۹۸۴، ۸۹، ۱۱۳-۱۱۴

۵. بسام، ۲/۳۸۱؛ ۶/۶۵؛ نصیر، پسر ابن سحیم در سال ۱۷۶۳ در زیبر متولد شد و به احساء سفر کرد تا در محضر ابن فیروز شرکت کند. یک منبع گزارش میدهد که وقتی امیر ریاض در سال ۱۷۵۴ به آتش بس رضایت داد، ابن سعود اظهار تمایل کرد که افرادی چون ابن سحیم و برخی دیگر به درعیه بازگردند. بنگرید به عثیمین، مواقف، صص ۱۱۲-۱۱۳

فیروز پیوست.^۱ ردیات جدلی و معترضان ابن داوود بر عقاید وهابیون، بسرعت میان علمای احساء، شام و عراق منتشر شده بود.^۲

زمینه های مخالفت و ضدیت اهالی زبیر با وهابیت، در پی حمایت های عثمانی در جدال با دولت سعودی بسیار پرحرارت تر از پیش شد. رهبر شهر در دهه ۱۷۹۰ و اوایل قرن نوزدهم، رانده شده ای سیاسی و اصالتاً نجدی از شهر حریملاء بود.^۳ اهالی زبیر در حملات عثمانی به مواضع سعودی در سالهای ۱۷۸۵ و ۱۷۹۷ نقش مهمی داشتند؛^۴ و رهبران سیاسی و مذهبی آن، عموماً توسط عثمانی حمایت می شدند تا در برابر حملات احتمالی سعودی به مرزهای عثمانی سنگربندی های مناسبی تهیه کنند.^۵ در سال ۱۸۰۳ حمله همه جانبه سعودیان به زبیر، علاوه بر باقی نهادن کشتگان بسیاری، تخریب قبور زبیر صحابی پیامبر و حسن بصری را در پی داشت. تأثیرات این حمله و تخریب، بعدها توسط افرادی چون ابراهیم بن جدید، به همراه کینه ای دیرپا و عظیم در قبال دولت وهابی، به نسل های بعدی محققین و طلاب علوم دینی منتقل شد.^۶ سنت ریشه دار دشمنی با دعوت وهابی، که بعدها وجوه سیاسی و مذهبی دیگری نیز بواسطه اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی این منطقه در قبال قلمرو عثمانی، بدان افزوده شده بود، باعث پدید آمدن رابطه بسیار مناسبی با علمای ضدوهابی عنیزه شده بود.

روابط تجاری دیرپای عنیزه با سرزمین های دوردستی چون قسیم، سواحل دریای سرخ، خلیج فارس و اقیانوس هند ارتباطات مستحکمی برقرار کرده بود. غنی ترین سلسله تجاری در این میان از آن آل بسام بود که برای اولین بار در قرون دهم و یازدهم هجری بعنوان یک خاندان علمی و محقق در عسیر-شهری در جنوب ایالت قسیم- شناخته شده بودند.^۷ اعضای خاندان بسام، نمایندگی های تجاری متعددی در شهرهایی چون جده، بصره و بمبئی داشتند و منافع اصلی تجارت خود را مصروف حمایت از شیوخ مذهبی و پیروان آنها در عنیزه می کردند. عبدالله بن عبدالرحمن بسام (۱۸۲۴-۱۹۰۷) یکی از برجسته ترین افراد این خاندان است که تبلور تمام علائق و تعلقات تجاری در او باعث شد، به سرزمین های مختلفی مانند بغداد، بصره، بمبئی، زنگبار و موریتانی سفر کند.^۸ عبدالله الخنینی یکی از دوستان بسام بخش اعظم عمر خویش

۱. بسام، ۱۱۴/۴؛ ابن حمید، ۶۱۹/۲

۲. عبدالله بن داوود، «الصواعق و الرعود علی ابن سعود» که در کتاب دعاوی المناوئین لدعوه الشیخ محمد بن عبدالوهاب: عارض و نجد، از عبدالعزيز بن محمد بن علی عبداللطیف آمده است. ریاض، ۱۹۸۱. صص ۴۴-۴۶

۳. برای اطلاعات بیشتر درباب یحیی بن زبیر، بنگرید به نیهانی، التحفه النیهانیه، ۲۲۵

۴. همان، ۴۰۵.

۵. همان، ۲۲۵

۶. البسام، ۴۲۳/۱-۴۲۷

۷. همان، ۴۹۴/۱. در دهه ۱۷۶۰، حمد بن ابراهیم البسام به عنیزه مهاجرت کرد، جایی که این خانواده بخاطر جایگاه سنتی در تجارت و بازرگانی از شهرت بسیاری برخوردار بود. بنگرید به همان، ۵۲۸/۱-۵۳۲

۸. بسام، ۲۵۸/۲ پانویس ۱؛ و نیز:

Charles Doughty, Travels, 2:389.

را در بمبئی گذراند و به هنگامی که سیاح سرشناس انگلیسی چارلز داوتی (Charles Doughty) در دهه ۱۸۷۰ به عنیزه آمد، از او خواست زمینه های حضورش در بصره را فراهم سازد، چراکه بیش از این توان گذراندن روزگار "در سایه دهشت بار سختگیری های متعصبانه وهابیان" را ندارد.^۱ البته تمام تجار و بازرگانان عنیزه چنین موضعی نسبت به وهابیان نداشتند و داوتی متذکر شده تنها آل بسام در این میان دشمنی متهورانه با دعوت وهابی داشته اند.^۲ بنابراین از یک سوی، تکیه عنیزه بر سنت علمی خود که کاملاً مستقل از نجد شکل گرفته بود، و نیز تجارت گسترده و دیرپای آن که با تمام مناطق اطراف در ارتباط تنگاتنگ قرار داشت، باعث شکل گیری جایگاه ویژه ای برای این شهر شده بود که می توانست بعنوان مرکزی برای مخالفان وهابیت، به رسمیت شناخته شود.

سنت علمی در قصیم

سنت علمی بومی در عنیزه برای اولین بار در اواخر قرن یازدهم در منابع منعکس شده است. این بدان دلیل بود که در شهر همجوار عنیزه، یعنی بَریده چنین چیزی وجود نداشت و وقتی یکی از شاگردان ابن عبدالوهاب به عنوان قاضی در آن شهر مسئول تشکیل حوزه ای علمیه را به عهده گرفت، منابع از عدم امکان شکل گیری چنین اقدامی در عنیزه سخن گفتند. سلسله علمای بومی این شهر با ورود شیخ عبدالله بن احمد بن عدیب به دعوت امیر شهر در سال ۱۶۹۸ آغاز شد.^۳ پیش از این رخداد، مهم ترین وظایف مذهبی در شهر به امامت جماعت در نماز، آموزش های اولیه دینی به کودکان و ثبت اسناد و مدارک منحصر بود. ابن عدیب در مهم ترین مرکز آموزش های مذهبی در شبه جزیره، یعنی عشقیر درس خوانده بود. او در عنیزه بیست سال قاضی بود و در پنجاه سال پس از آن نیز شاگردانش قضاوت شهر را به عهده داشتند.

در حالی که تراجم نگاشته های این دوره، اطلاعات محدودی درباب موضع گیری، علمای عنیزه در قرن دوازدهم نسبت به آموزه های محمد بن عبدالوهاب ارائه کرده اند، منابع از بیزاری نهانی آنها از این آموزه ها که گاه به مخالفت مشهود نیز کشیده می شد، سخن گفته اند. یک مثال مبهم اما مهم در این باره، دُخَیل بن رشید است که به خاندان حکومتگر آل رشید متعلق بود و در سال ۱۷۶۰، جانشین پدرش شد.^۴ او بعدها از امارت، به نفع برادرش کنار کشید و به جهت کسب علم به سوی دمشق سفر کرد. در زمان مورد بحث ما، او قصد بازگشت به عنیزه را داشت، اما پس از اطلاع از تسلط نیروهای سعودی بر آن شهر به مکه رفت. شاید شیخ دخیل با عقاید محمد بن عبدالوهاب مخالف بوده باشد، اما می توان یقین داشت که سفر او به مکه به دلیل انگیزه های سیاسی انجام شده بود، چراکه او به خاندان حکومتگری تعلق داشت که تا آخرین

1. Doughty, Travels, 2:367-368.

۲. همان، ۴۰۴، ۴۸۲/۲.

۳. بسام، ۴۱/۴-۵۲.

۴. همان، ۱۶۴/۲-۱۷۰.

لحظات در مقابل قدرت سعودی مقاومت کرد و پس از آن تسلیم شده از میان رفت.^۱ دومین عالم، عبدالله بن احمد بن اسماعیل بود که از عنیزه به عشیقر مهاجرت کرد و در آنجا با علمای وهابی به مشکلات عدیده ای برخورد کرد.^۲ ما در اینجا اطلاعات مشخصی درباب مخالفت با قیام تحول خواه شیخ حمیدان بن ترکی را می یابیم. علمای وهابی او را کافر می خواندند و قدرت سعودی او را مجبور به مهاجرت به مکه کرد.^۳ شیخ صالح بن صاعق آخرین قاضی از نسل شاگردان ابن عدیب بود. نظریات مخالف او در قبال وهابیون، در قصیده ای جدلی که مدحیه معروف درباب عقاید ابن عبدالوهاب را رد کرده است، مشخص بود.^۴ تنها یکی از پانزده عالم اهل عنیزه ای که در این دوره اطلاعات ما از ایشان در حد قابل قبولی ست، نظریات ابن عبدالوهاب را پذیرفته بودند. منصور بن محمد ابوالخیل از قبیله ای متمول سربرآورده بود^۵ و پدرش محمد بن ابراهیم (م. ۱۷۵۶) قاضی شهر بود.^۶ با اینکه سه تن از مهم ترین اساتیدش یعنی ابن ترکی، ابن اسماعیل و ابن صاعق، از میرزترین عالمان مخالف وهابی شهر بودند، او به یکی از مهم ترین حامیان این دعوت تبدیل شد و از سوی دولت سعودی به قضاوت شهر الخیرع که در نزدیکی عنیزه قرار داشت و برای اولین بار در سال ۱۷۶۹ به تصرف سعودیان درآمد، منصوب شد. شیخ منصور نهایتاً در سال ۱۷۸۲ و در جریان یکی از شورش های ضدوهابی در منطقه کشته شد. منابع درباب سه قاضی منصوب از طرف سعودیان، پس از فتح عنیزه در سال ۱۷۸۸ سخن نگفته اند، اما مشخص است که هیچ یک از این سه تن جزء علمای محلی و بومی آنجا محسوب نمی شدند.^۷ قضاتی که از سوی حکام سعودی در دو شهر بریده و عنیزه منصوب شده بودند، از خاندان ابن سُوَیْلَم بودند که در آغاز دعوت ابن عبدالوهاب در درعیه نقش مهمی در همراهی او ایفا کرده بود.^۸

بهرحال تمام اسامی و نامهایی که بدان ها اشاره کردیم، مجموعه ای از مخالفین سرشناس وهابیت را تشکیل می دادند که همه مستقیم یا با واسطه شاگردان و اساتید خویش به شهر عنیزه مرتبط می شدند و باعث شکل گیری استقلال و عدم اتکا سنت علمی این شهر در آغاز قرن سیزدهم شده بود. یکی از ویژگی های اعضای این مجمع علمی، سفر به عراق و حجاز برای کسب علم بود. در قرون پیشین، تنها دو تن از

۱. برای اطلاعات بیشتر درباب اخراج الرشید از عنیزه در سال ۱۷۸۸، بنگرید به ابراهیم، نجل-یون، ص ۴۴

۲. بسام، ۱۹/۴-۲۱

۳. ابن حمید، ۳۸۰/۱-۳۸۴؛ حمدان، تراجم، ۵۴؛ قاضی، روضه الناظرین، ۱، ۳۵۴

۴. بسام، ۵۴۰/۲-۵۴۳

۵. همان، ۴۴۳/۶

۶. همان، ۴۶۵/۵-۴۶۸

۷. سعود بن عبدالعزيز، عبدالله بن سُوَیْلَم را که خاندانش در وضعیت بسیار مناسبی تحت حمایت دولت سعودی قرار داشتند را به این کار منصوب کرد. پدر عبدالله در پذیرایی و مهمان نوازی از محمد بن عبدالوهاب در درعیه نقش بسیار مهمی داشته است؛ بنگرید به همان، ۲۱۱/۴. دو قاضی دیگر غُنیَم بن سیف (همان، ۳۳۵/۵) و عبدالله بن سیف (همان، ۱۷۱/۴) برادرانی از طادق بودند. شهری که بسیار به ریاض نزدیک بود.

۸. همان، ۴۴۳/۳

درآمدی بر نقش علمای ضد وهابی، ... / محمدحسین رفیعی

پانزده عالم اهل قصیم که در منابع بدانها اشاره شده، برای کسب علم سفر کرده اند.^۱ این درحالیست که در قرن سیزدهم، اکثریت طلاب اهل عنیزه به عراق، سوریه و حجاز سفر کرده اند. عبدالله بن فائز بن منصور ابوالخیل (۱۷۸۶-۱۸۳۵) جامع سنت بومی و گرایش های جدید بود. پدربزرگ او قاضی وهابی خبرع بود که در یک شورش ضد وهابی کشته شد، اما خود عبدالله ضد وهابی بود.^۲ او در سال ۱۸۱۷ به از عنیزه به مکه رفت، چراکه پس از حمله نیروی عثمانی به حجاز، فضای بازتری برای ضد وهابیون فراهم شده بود و امکان بهره برداری از محافل علمی مکه و مدینه را بدست آورده بودند. او در مکه با دو تن از مخالفین وهابی اهل زبیر تحصیل کرد: محمد الحُدیبی و عیسی زبیری. در سال ۱۸۲۴ و پس از عقب نشینی نیروی عثمانی، ابوالخیل به عنیزه بازگشت و پس از استدعا و تقاضای مصرانه اهالی شهر، امامت مسجد جامع و قضاوت را در آن شهر پذیرفت. او سه سال این مناصب را اداره می کرد تا اینکه علمای وهابی ریاض شایعه کردند که او به دلیل ضعف علمی سوالات خود را از رئیس مذهب وهابی در آن زمان، شیخ عبدالرحمن بن حسن می پرسد.^۳ ابوالخیل پس از کناره گیری از منصب قضاوت عنیزه، در سال ۱۸۲۷ به مکه رفت و بقیه سنوات عمر خویش را دور از زادگاهش سپری کرد. مطلب دیگری که در منابع درباب او اشاره شده، نسبت صریح او به خاندان تجارت پیشه و معروف عنیزه یعنی آل بسام است که سنت علمی مستقل عنیزه را پشتیبانی می کرد.^۴ اولین اشاره در منابع، در باب بسط و اصلاح ساختمان مسجد جامع عنیزه در سال ۱۸۳۱ وارد شده است، این در حالیست که در همان سال، یکی از اعضای متمول آل بسام، به ساخت مسجدی کمک می کرد که شیخ ابوالخیل در آن نماز می گذارد.^۵ بهر روی شاید مهمترین مفهوم از این گزاره تاریخی قدرتمندی خاندان بسام در عنیزه باشد که تمام تلاش خود را برای مخالفت با دعوت وهابی از طریق حمایت از سنت علمی و ناقد میانی آموزه های محمد بن عبدالوهاب مبذول می داشت. چهل سال بعد، زمانی که چارلز داوتی به عنیزه آمد با استقبال گرم یکی از اعضای خانواده بسام مواجه شد که در نگاه داوتی، هیچ گرایشی به دعوت وهابی نداشته است.^۶

دو شاگرد سرشناس ابوالخیل، از نسل شیخ حمیدان التزکی بودند که از مخالفان سرسخت دعوت وهابی بحساب می آمد. عبدالوهاب بن محمد نوه حمیدان (م. ۱۸۴۰)،^۷ از شاگردان ابوالخیل بود که پس از تحصیل

۱. شیخ دخیل بن رشید به دمشق رفت؛ شیخ منصور ابوالخیل در مکه درس خوانده است.

۲. بسام، ۳۷۰/۴-۳۷۷؛ ابن حمید، ۶۴۱/۲

۳. حمدان، تراجم، ۹۴

۴. ایجاد و استقرار تاریخ مشخصی برای حرکات علما احتیاج به تاریخ های دقیقی دارد که از شواهد و قرائن بدست می آیند. فی المثل درباب ابوالخیل، ابن حمید او را در سال ۱۸۳۲ در مکه دیده است و این برای ما حجت قابل

اتکایی ست.، ۶۴۱/۲-۶۴۴

۵. بسام، ۲۵۴/۳

6. Doughty, Travels, 2:376-377

۷. بسام، ۵۶/۵

در سال ۱۸۱۸ به زیبر و بغداد رفت و در جلسات درس عالم ضدوهابی مشهور محمد بن سلوم شرکت کرد.^۱ ابن ترکی پس از بازگشت، مفتی سرشناس و مشهوری در عنیزه شد اما در سال ۱۸۲۴ به دلیل احیاء دوباره دولت سعودی بالاجبار به مکه مهاجرت کرد. از سوی دیگر باید به نقش مختصر اما کلیدی متصوفه بعنوان یکی از اصلی ترین فرق مورد حمله و تکفیر وهابیون توجه کرد. عثمان بن مزید (۱۷۸۵-۱۸۶۳)^۲ کسی بود که در ابتدا نزد ابوالخیل و عبدالوهاب بن ترکی تحصیل کرد و پس از آن در دهه ۱۸۲۰ به زیبر مهاجرت کرده در محضر درس ابن سلوم حاضر شد، وی همچنین نزد عثمان بن سَند یکی از شیوخ نقشبندی و رقیب دیرینه وهابیون نیز تحصیل کرد. گرایش ابن مزید به دو طریقت نقشبندی و قادریه نقش مهمی در اقامت موقتی او در عراق داشت.

سنت علمی عنیزه در قرن نوزدهم ادامه یافت و محمد بن ابراهیم بن عریکن (۱۸۱۵-۱۸۵۴)، خواهرزاده ابوالخیل به مفتی گری شهر منصوب شد، البته حضور و شاگردی او نزد ابن سلوم و فرزندان او اصلاً امر عجیبی نیست. ابن عکرین در سالهای بعد در مکه اقامت گزید و مجذوب یکی از شیوخ صوفی آنجا به نام محمد السنوسی شد. سرشناس ترین مخالف وهابی در این دوره زمانی، محمد بن حمید، یکی از اقوام نزدیک عبدالعزیز بن ترکی بود.^۳ ابن حمید در دوران جوانی در عنیزه ای که به تصرف نیروهای سعودی درآمده بود، تحت آموزش های علمای وهابی قرار گرفت اما برای کسب علم به مکه، یمن، سوریه و مصر سفر کرد. در مکه با حلقه مهم محمد زبیری و احمد زینی دحلان، نگارنده یکی از مهم ترین ردیات بر عقاید و آثار ابن عبدالوهاب، آشنا شد. ابن حمید به خاطر ضمیمه چهارجلدی اش بر تراجم نگاشته ابن رجب درباب علمای حنبلی شهرت بسزایی یافته است. او در این مجموعه چهار جلدی اطلاعات ارزشمندی از علمای حنبلی نجد گردآوری کرد. ابن حمید با استثناء استادش ابا بَطین در آثارش تمام علمای وهابی را آماج انتقادات و اتهامات خویش قرار داد. او همچنین در منابع به عنوان یکی از حامیان و پیروان ابن جرجیس شناخته شده است.

درحالی که سنت علمی مستقل علمای ضدوهابی در عنیزه، بیش از پیش قدرت می گرفت، نیروهای دعوت وهابی در این شهر نیز خود را مهیا این موج گسترده می کرد. عبدالله ابابطین بعنوان قاضی، به مدت بیست سال رهبری نیروهای وهابی را در این شهر به عهده داشت و شاگردانش را روز به روز گسترش می داد. افرادی چون نوه اش محمد بن منیع (۱۷۹۵-۱۸۷۴) که در سال ۱۸۳۵ به همراه ابابطین از شقره به عنیزه آمد و تا سال ۱۸۵۳ که پدر بزرگش عنیزه را ترک کرد در آنجا باقی ماند.^۴ همچنین پسر خود ابن منیع

۱. دومین نفر از خاندان ترکی، که تحت آموزش ابوالخیل قرار گرفت، پسرعمویش، عبدالعزیز بن عبدالله بن ترکی (م. ۱۸۴۴) بود، بنگرید به همان، ۴۸۶/۳. شخص دیگر ناصر بن محمد بن ترکی بود که احتمالاً به همین سلسله متعلق بوده است. او از نظریات جدلی شیخ داود بن جرجیس حمایت کرده است. همان، ۴۸۱/۶

۲. همان، ۱۵۷/۵-۱۶۰

۳. بسام، ۱۵۰/۶-۱۵۸؛ عمری، علماء السلیم، ۱۸/۱-۳۳؛ حمدان، تراجم، ۱۳۴-۱۳۵

۴. همان، ۲۱۲/۶-۲۱۶

به نام عبدالعزیز (۱۸۴۷-۱۸۹۰) که بعدها در فاصله سالهای ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۰ قاضی شهر بود، از شاگردان ابابطین بودند.^۱ از طرف دیگر محمد بن ابراهیم سنانی که پیش از این از او بعنوان یکی از علمای مخالف وهابیت یاد کردیم، به همراهی ابابطین به یکی از اصلی ترین ستون های تبلیغ وهابیت تبدیل شده بود و پس از آنکه ابابطین عنیزه را ترک کرد، سنانی را جانشین خود در منصب قضاوت شهر نمود. عالم دیگر وهابی که در عنیزه فعالیت بسیار داشت، علی بن سلیم الجلیدان (۱۸۲۴-۱۸۹۲)، استاد مسجد مکشوف بود. پس از اشاره به حضور علمای وهابی در عنیزه، باید به شهر همسایه آنها یعنی بریده نیز اشاره کنیم. دو تن از سرشناس ترین علمای این شهر که نقش مهمی در اهمیت یافتن بیش از پیش آن نزد وهابیون داشتند، محمد بن عبدالله السلیم (۱۸۲۴-۱۹۰۷)^۲ و محمد بن عمر السلیم (۱۸۲۹-۱۸۹۰) بودند.^۳ آنها تحت آموزه های علمای وهابی عنیزه و بریده تحصیلات مقدماتی خود را پشت سر نهاده، در پایان نزد یکی از اعضای آل شیخ ریاض تحصیل کردند. برای دهه های متوالی این دو تن از ارکان دعوت وهابی در بریده بودند. یکی از اصلی ترین رقبای آنها در بریده، ابراهیم بن حمد بن جاسر (۱۸۲۵-۱۹۱۹) بود.^۴ او نیز مانند این دو عموزاده در ایام جوانی در محضر علمای وهابی شهر درس خواند، اما او به دمشق نیز سفر کرد و درک محضر حسن الشطی باعث ایجاد تغییراتی در تفکراتش شد که نهایتاً او را در موضع مخالف و رقیب همدرسان سابق خود قرار داد.^۵ ابراهیم بن محمد بن عجلان (۱۸۲۱-۱۸۹۸)^۶ نیز در بریده چنین وضعیتی داشت، او که در خانواده ای ضعیف و فقیر در قریه ای کوچک در قصیم به دنیا آمده بود، در جوانی فرصت چندانی برای تحصیل نیافت، اما توانست نزد علمای وهابی آن دیار برخی مقدمات علمی را فراگیرد. وی در جریان یکی از سفرهایش به بغداد با داوود بن جرجیس آشنا شد و نزد او ماندگار شد. چندی بعد به بریده بازگشت و شروع به تدریس و تبلیغ آراء ضد وهابی کرد، اما اقبال چندانی از سوی طلاب علم متوجه او نشد، چرا که نام ابن جرجیس و کسانی که در مکتب او درس خوانده بودند، به تنهایی برای تکفیر یک نفر کافی بود. اطلاعات فوق گزارش مختصر اما راهگشایی برای شرایط معارضه میان وهابیت، و مخالفان آن در شهری که در کمترین فاصله با مرکز ضد وهابیون، یعنی عنیزه، قرار داشت ارائه می کند.

۱. همان، ۲۲۹/۳

۲. همان، ۱۵۰/۶-۱۵۸؛ عمری، علماء السلیم، ۱۸۱/۳۳؛ حمدان، تراجم، ۱۳۴

۳. بسام، ۳۴۰/۶-۳۴۸؛ عمری، علماء السلیم، ۵۳/۱-۶۳؛ پدران آنها پس از حمله ابراهیم پاشا به درعیه، از آن شهر به بریده مهاجرت کردند.

۴. بسام، ۲۷۷/۱-۲۹۳؛ عمری، علماء السلیم، ۲/۲۰۳

۵. چنین به نظر می رسد که رقابت سالم و جاسر در دهه ۱۸۷۰ آغاز و ده سال به طول انجامیده است. در اردوی سلیم، عبدالکریم الجبرع (۱۸۵۳-۱۹۲۱) نیز حضور داشت؛ بسام، ۵۴۶/۳. عبدالله بن محمد بن مَفَدَه (۱۸۵۴-۱۹۱۹)؛ همان، ۴۴۶/۴ و فوضات بن سابق بن فوضان (۱۸۵۸-۱۹۵۳)؛ همان، ۵۶۳/۲-۵۶۴ نیز در همان گروه حاضر بودند.

۶. بسام، ۴۰۰/۱؛ عمری، ۲/۲۰۹

انجام

چنانکه دیدیم، شرح و تبیین نقش و جایگاه علمای مخالف وهابیت در عنیزه، مستلزم درک ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این منطقه در تاریخ دولت دوم سعودی ست. ایالت قصیم به لحاظ سوق الجیشی و سیاسی، در شرایطی بسیار حساس و محل تداخل دو قطب قدرت در شبه جزیره، یعنی سعودیان در ریاض از یک سوی و نیز محمد علی پاشا و اشراف مکه تحت حمایت عثمانی در حجاز قرار داشت. این شرایط بستره مناسبی را برای امرای عنیزه فراهم آورده بود که بیش از دیگر شهرهای شبه جزیره در مقابل استیلای قدرت سعودی مقابله کنند. این منطقه همچنین از نعمت عبور و تردد کاروان حجاج در مسیر حجاز به نجد و یا به سوی عراق و شام، بهره می برد. اهمیت سیاسی و اقتصادی به دلیل دو عاملی که در فوق بدان اشاره کردیم، نقش مهمی در پررنگ کردن جایگاه این منطقه داشته است. بر تمام این مسایل باید به سنت تجاری دیرپا و قدرتمند اهالی قصیم که واسطه میان نجد، حجاز و عراق بودند نیز اشاره کرد. چنین به نظر می رسد که تمام این عوامل باعث نوعی یکپارچگی و استقلال مذهبی و اقتصادی در این منطقه شده بود. قدرت اهالی قصیم تا بدانجا بود که علمای بومی مخالف وهابی در این دیار، تحت پشتیبانی و تایید حکومت عثمانی قرار داشتند و از سوی دیگر عثمانی از آن طریق به امرا و حکامی که در شبه جزیره در مقابل حملات دولت سعودی مقاومت می کردند، کمک می کرد.^۱ به هرحال نگارنده این مقاله در پی خلأیی که در پژوهش های وهابی در باب نقش این ایالت مهم و تمرکز فعالیت های ضدوهابی در آن وجود داشت، دست به تهیه این مقاله زده است، اما بدون شک زمینه برای تحقیق بیشتر در این زمینه بسیار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. هردوی عبدالله العثیمین در «مواقف سلیمان بن سعیم» و احمد البسام در «من اسباب المعارضة المحلية» بر روابط میان بُعد مذهبی دعوت وهابی و بُعد سیاسی آن در خاندان سعود تاکید ورزیده و کوشیده اند، مخالفان هریک از این ابعاد را با دیگران تمییز دهند.